

امام رضا علیه السلام فرمود: «يُؤَخِّدُ الْعُلَمَاءُ بِالصَّلَاةِ وَهُوَ ابْنُ سَبْعِ سِنِينَ»

پسران باید در سنین هفت سالگی به نماز وادار شوند.

(وسائل الشیعة : ج ۲۱، ص ۴۶۰، ح ۲۷۵۸۰)

امام زمان در کلام پیامبر (ص)



پیامبر اکرم (ص): مهدی از فرزندان من است اسم او اسم من و کنیه او کنیه من است، از نظر اخلاق و رفتار شبیه ترین مردم به من است، برای او غیبت و حیرتی است که امتها در آن گمراه شوند، سپس مانند شهاب ثاقب پیش آید و زمین را پر از عدل و داد نماید همانگونه که پر از ظلم و جور شده باشد. امام محمد باقر (ع) از پیامبر اکرم (ص) روایت می کند که فرمود: خوشا بر احوال کسی که قائم اهل بیت مرا ادراک کرده و در غیبت و پیش از قیامت پیرو او باشد، دوستانش را دوست بدارد و با دشمنانش دشمن باشد، چنین کسی در روز قیامت از رفقا و دوستان من و گرامی ترین امت من خواهد بود.

امام علی (ع) از حضرت محمد (ص) روایت می کند که حضرت فرمودند: برترین عبادت انتظار فرج است.

ابن عباس از رسول خدا (ص) روایت کرده که فرمود: علی بن ابی طالب پس از من امام امت و خلیفه من بر آنان خواهد بود و قائم منتظری که زمین را پر از عدل و داد نماید همانگونه که پر از ظلم و جور شده باشد از فرزندان اوست و قسم به خدایی که مرا بشیر و نذیر مبعوث فرمود کسانی که در دوران غیبتش بر اعتقاد بدو ثابت باشند از کبریت احمر کمیاب ترند؛ آنگاه جابر بن عبدالمطلب انصاری گفت: آیا قائمی که از فرزندان توست غیبت دارد؟ فرمود: به خدا چنین است تا در آن غیبت مومنان باز شناخته شده و کافران نابود شوند، ای جابر! این امر از امور الهی و سری از اسرار ربوبی و مستور از بندگان خدا است، مبادا در آن شک کنی که شک در امر خدای تعالی کفر است.

از امام صادق (ع) روایت است که پیامبر اکرم (ص) به علی (ع) فرمود: ای علی! بدان که شگفت انگیزترین مردم از جهت ایمان و عظیم ترین آنها از روی یقین، مردمی هستند که در آخرالزمان خواهند بود پیامبر را ندیده اند و از امام نیز محجوبند، اما به سوادى که بر بیاضی رقم خورده است ایمان دارند.

منبع: کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، باب ۲۵

اهل بیت دین را با محبت پیش می بردند



خلفایی که به حکومت می رسیدند، با ایجاد رعب و ترس به حکومت ادامه می دادند و ائمه علیهم السلام با محبت دین را پیش می بردند. حتی در روایت آمده است که کسی از شام با مشکلات به مدینه می آمد تا پای درس امام محمدباقر علیه السلام برود و تازه شیعه هم نبوده است! می گوید: اگر از من بپرسند از همه بیشتر به چه کسی بغض داری؟ می گویم: امام محمدباقر!

و اگر بپرسند چه کسی را از همه بیش تر دوست داری؟ می گویم: معاویه! وقتی از او سؤال می شود: پس چرا آمده ای؟ می گوید من اسیر کلام و ادب شما - امام باقر علیه السلام - شده ام. خلفا وقتی این امور را می دیدند، از جایگاه ائمه شیعه می ترسیدند، لذا مأمون هم ترسید و برنامه انتقال حضرت به توس را مطرح کرد که به اهداف شوم خود دست پیدا کند و وجهه حضرت را از بین ببرد؛ اما نتایج این سفر برعکس خواسته مأمون شد و به قول معروف، عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد.

امور عجیبی از امام رضا علیه السلام در این سفر نقل شده است، امام علیه السلام وقتی به نیشابور رسیدند، در آن زمان علمای فراوانی در نیشابور بودند - دو جمعیت در تاریخ بی نظیر بوده است، یکی در غدیر خم و یکی در سخنرانی امام رضا علیه السلام در نیشابور. حضرت حدیث سلسلت الذهب را می فرمایند که سند و دلالت آن تمام است و در این حدیث تمام راویان معصوم هستند و حدیثی قدسی است و موضوع آن خداشناسی است که: «کلمت لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی» و بعد از مکتبی، حضرت فرمودند: «بشروطها و أنا من شروطها»؛ امالی الصدوق ۲۳۵؛ یعنی توحید بدون امامت تمام نمی شود.

سرّ ضمیر متکلم وحده در کلام حضرت حضرت فرمود «انا من شروطها» و فرمود «نحن من شروطها»؛ چرا؟ نکته این است که بعد از امیرالمومنین علیه السلام شیعه ها مختلف شدند، عده ای زیدی مذهب شدند که در یمن هستند و

چهار امامی اند؛ و طایفه ای از ایشان شش امامی هستند و تا امام صادق آمده اند و سراغ عبدالله افطح رفتند، گویا او در پایش عیبی داشت؛ درحالی که امام معصوم علیه السلام باید در جسم هم سالم ترین افراد بوده و معتدل ترین مزاج ها را داشته باشد - لذا حضرت امیر علیه السلام با این همه جنگی که کردند؛ هیچ گاه طوری زخمی نشدند که ناقص بشوند. به پیروان عبدالله افطح، فطحی می گویند و عده ای هم امام کاظم را قبول کردند و امام هشتم را قبول نکردند و واقفی شدند. لذا کسی که امام هشتم را قبول دارد، در واقع، همه دوازده امام را قبول دارد و شیعه اثنی عشری است.

مکارم اخلاق

شخصی که در طول سفر مدینه تا توس همراه حضرت بوده است، می گوید: من از طرف مأمون مأمور بودم تا کارهای حضرت را گزارش کنم، لذا تمامی کارهای حضرت را زیر نظر داشتم. او می گوید حضرت شب ها کم می خوابیدند و در هر سه روز یک ختم قرآن می کردند و بعد هم می فرمودند: اگر بخواهم زودتر از این می توانم ختم قرآن کنم ولی می خواهم در آیات آن تدبیر کنم. حضرت هیچ گاه سخن کسی را قطع نمی کردند و هیچ گاه خنده به قهقهه نمی کردند و حاجت کسی را حتی المقدور رد نمی کردند و همت عجیبی در امر عبادت مخصوصاً نماز داشتند.

صاحب امتیاز: مؤسسه فرهنگی هنری

فرهنگ عاشورا - دزفول

سر دبیر: عبدالکریم خاضعی نیا

پایگاه اینترنتی:

www.roozedahom.com

رایانامه (ایمیل):

info@roozedahom.com

نشانی موسسه: میدان شیخ انصاری،

کتابخانه علامه مخبر طبقه دوم

تلفکس: ۰۶۱-۴۲۴۲۷۷۷۷

طراح: مجتبی پور محمود

(۰۹۱۶۸۴۳۲۷۲۳)

لکرمی فی أسوه



مؤسسه فرهنگی
هنری فرهنگ
عاشورا - دزفول

ویژه نامه رحلت رسول اکرم (صلی... علیه وآله)

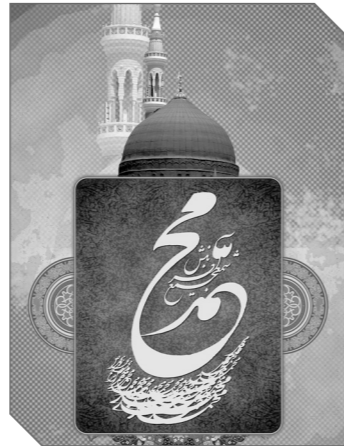
وشهادات امام حسن مجتبی و امام رضا (علیهما السلام)

آذر ماه ۱۳۹۳ ه.ش - صفر ۱۴۳۶ ق.ه

سال پنجم - شماره ۷۵

www.roozedahom.com

حرف اول...



سلام بر رحمة للعالمین

در بستر آرمیده ای، همه دور و برت جمع شده اند. تب امانت نمی دهد. سرت بر زانوی علی (ع) است. به او اشاره می کنی و زره و شمشیر و خاتم و مهرت را به او می سپاری و می گویی به خانه برو. علی در حالی که نگران توست اما مثل همیشه بی هیچ پرسشی به خانه می رود. از هوش می روی حالت بدتر شده است. دوباره به هوش می آیی و در میان جمع علی را نمی بینی. می گویی برادرم و صاحبم را بیاورید. اولی را خبر می کنی می آید ولی دوباره می گویی برادرم و صاحبم را بیاورید. دومی را می آورند و تو باز خواسته ات را تکرار می کنی. ام سلمه می گوید با علی است؛ به علی بگویند بیاید. علی می آید با او نجوا می کنی و به او هزار باب علم که از بابی هزار باب دیگر منشعب است را می آموزی و به او سفارش می کنی.

نوبت به محبوب قلب تو فاطمه (س) است. پاره ی تنت را به نزد خویش می خوانی. فاطمه (س) در حالی که بسیار گریان بود بر بالینت می نشیند. شروع می کنی با او گفت و گو کردن. ناگهان صدای گریه های فاطمه (س) بلند تر می شود. گویا به او گفته ای از این بستر بیماری بر نمی خیزی. دو باره در گوشش زمزمه ای داری اما این بار گریه های زهر(س) به لبخند مبدل می شود گویا به او گفته ای که اولین کسی است که به تو ملحق خواهد شد. سرت بر دامان وصی ات علی است که به سوی خدای خویش رهسپار می شوی.

یا امام حسن مجتبی (ع)

سال چهلم هجری است. ابوتراب را در تشییعی شبانه و غریبانه و با فرقی شکافته به خاک می سپاری.

اینک مسئولیت سنگین امامت و ولایت و خلافت مسلمین با توست. معاویه می شنود که اعلام خلافت کرده ای پس به همراه سپاهیان در حالی که فرماندهی شان را خود به عهده دارد به سوی عراق به راه می افتد. تو نیز فراخوان جنگ می دهی. ابتدا شایعه می کنند که تو تقاضای صلح با معاویه کرده ای! پس از آن به فرماندهان پیغام می دهند و با هزاران سکه ایمانشان را می خرند. سپاهیان غرق در تفرقه و شک و تردیدند. برای حفاظت از جانت، حتی در میان یاران زره می پوشی!

به خیمه ات، حمله می کنند و مردی از خوارج ناخوانمردانه شمشیر به ران پایت می نشاند تا پیش از دشمن، طعم زخم خنجر یاران خویش را چشیده باشی. اندک یاران باوفایت تو را به مدائن می رسانند و به مداوای زخم هایت می پردازند.

صلح را نه از سر ترس از جنگ، بلکه به دلیل حفظ دین و وحدت مسلمین و تنهایی وبی همراهی می پذیری.

سال ۵۰ هجری است. اینبار میدان نبرد، میان خانه ی توست و دشمن آشنایی است، فریب خورده، گرگی در لباس میش، زنی که مجری اندیشه ی شوم معاویه است.



زهر چاره ساز شده است. پاره های جگرت از دهان در تشت می ریزند. حسین و زینب و عباس خود را به بالینت می رسانند. صدای هق هق گریه های زینب بلند است. غیرت عباس جانش را به لب آورده است و برادر و همراه همیشگی ات، حسین، در کنارت ایستاده و در آمیزه ی از سکوت و اشک می سوزد. و تو آهسته می سازی: « لا یوم کیومک یا اباعبدا...». هیچ روزی مثل روز عاشورای تو نیست، حسین عزیزم!

اینک به آرزویت رسیده ای، جدت پیامبر (ص)، پدرت علی (ع) و مادرت زهر(س) منتظر تو اند تا به آنها ملحق شوی. شرم، هستی را فرا گرفته است. سوگ، عالم را پوشانده است؛ در عزای مردی که حسن بود و هیچ دلی را نیاززد و هیچ حقی را ضایع نکرد و هر چه داشت برای حمایت از دین خدا داد و در نهایت، غریب و تنها به شهادت رسید.



یا علی ابن موسی الرضا (ع)

غریبانه به طوس آمده ای، به ظاهر برای ولایت عهدی ولی درحقیقت برای تبعید، برای اینکه دائم زیر نظر باشی.

غریبانه به طوس آمده ای، به نام بنی هاشم، به کام بنی امیه. غریبانه به طوس آمده ای، حتی غریب تر از جد غریب حسین (ع).

اباعدا... که به کربلا آمد تنها نبود؛ خانواده و یارانش همراهی اش می کردند و آن گاه که به شهادت رسید خواهرش زینب (س) و فرزندش امام سجاد (ع) در کنارش بودند. اما تو به طوس آمده ای تنهای تنهای تنها.

جمعیت مردم در استقبال از تو آن چنان موج می زد که طبل رسوایی بنی امیه و بنی عباس به صدا در آمد. آنان که در طول تاریخ بر شما و خانواده ی "زنجیره طلایی" تان ظلم روا داشتند خوار و ذلیل و کوچک شدند و همین بود که وقتی دستان ناپاکشان را رو کردی و توطئه هایشان را برملا نمودی به قتل تو اندیشیدند و با زهر کامت را تلخ و جگرت را سوختند.

سلام بر تو که در هنگامه شهادت، فرزندت جواد (ع) به اذن الهی از مدینه به طوس آمد و بر تو نماز گذارد و به خاک سپرد؛ درست مثل جد غریبت حسین (ع) که هنگام دفن شهیدان کربلا فرزندش امام سجاد (ع) به اذن الهی از کوفه به کربلا آمد و او را به خاک سپرد.

عبدالکریم خاضعی نیا

